عکس: امیر جدیدی، شرق

بازار داغ دستفروشی در شب‌های شلوغِ عید

بساط کن جمع کن دوباره پهن کن

طهورا شهبازی

پارچه‌ای را کف پیاده‌رو پهن می‌کند. با سلیقه تمام، آن را تمیز می‌کند؛ گویی ویترین مغازه‌اش است. کمی صاف و مرتبش می‌کند. بعد از آن نوبت کارتن‌های موز می‌رسد. آن را با وسواس خاصی بین مردم و جنس‌هایش قرار می‌دهد. لباس‌های دخترانه را یواش‌یواش و با حوصله از پلاستیک‌های سیاه درمی‌آورد و حواسش کاملا جمع است که مرتب چیده شوند. ردیف اول، دوم، سوم و... .

کارشان همین است؛ دستفروشی در حاشیه خیابان‌های شهر. کل مغازه‌شان یک پارچه چنددرچندمتر است و چندکارتن موز و سقف مغازه‌شان هم، آسمان خدا. از ساعت ۱۱ کم‌کم سروکله‌شان پیدا می‌شود. زمانی نمی‌گذرد که کل پیاده‌روها، دیگر جای سوزن‌انداختن ندارند. از چیدن وسایل تا فروش آنها، لحظه‌ای می‌گذرد. مردم دسته‌دسته دور یک فروشنده را گرفته‌اند. گویی به وجودشان خو گرفته‌اند و برای حضورشان لحظه‌شماری می‌کردند؛ فروشنده‌هایی یکدست مردانه، با مشتری‌های یکدست زنانه. از فریادهای همیشگی دستفروش‌ها خبری نیست؛ اینجا جنس‌ها خودشان را فریاد‌می‌زنند.

علی ۱۸ بهار را در زندگی‌اش دیده است. صورتی خندان دارد که ریش‌ها آن را پوشانده است. جزو اولین کسانی است که در حاشیه میدان هفتم‌تیر در مرکز تهران، بساطشان را پهن می‌کنند؛ آجیل می‌فروشد. از افغانستان آمده و با برادرش کار می‌کند. می‌گوید هفت‌سال است به ایران آمده و شش‌سال است در این مکان دستفروشی می‌کند. اوایل، صبح‌ها کار می‌کرده و شب‌ها در یک مدرسه شبانه‌روزی درس می‌خوانده اما فقط تا کلاس هفتم ادامه داده و چسبیده به کار. مشتری‌ها مدام قیمت جنس‌ها را می‌پرسند. علی پس از هر بار فروش جنس‌هایش، درِ آنها را که در پلاستیک‌های تمیزی قرار داده شده‌اند، منگنه می‌کند. پیرمردی در حال عبور، با اشاره به علی رضایتش را نسبت به جنس‌هایش و قیمت‌های آنها ابراز می‌کند. اما همه مثل پیرمرد فکر نمی‌کنند؛ مدیران شهری معتقدند «دستفروشی سدمعبر است و بر حسب قانون، تعدی و تجاوز به حقوق عمومی» است.

نزدیک درِ مترو، درست روبه‌روی بانک ملی است و پشت به بانک ملت. بساطش لباسِ زنانه است؛ از بلوز گرفته تا مانتو. فرزاد، ۲۱ساله، دانشجوی کامپیوتر دانشگاه تهران است: «این ترم به هیچ‌کدوم از کلاسام نرسیدم. اصلا وقت دانشگاه رفتن ندارم.» در جواب اینکه چرا دستفروشی را انتخاب کردی، با نگاهی ماتم‌زده می‌گوید پس چه‌کار کنم؟ خودش در نظام‌آباد در شرق تهران زندگی می‌کند و خانواده‌اش خرم‌آباد. سرپرست خانواده نیست و برای خودش کار می‌کند: «متوسط روزی صدهزارتومان درآمد دارم ولی چه فایده؛ شهرداری یکهو میاد چندمیلیون از جنس‌هامونو می‌بره و دیگه پس نمی‌ده. شهرداری هر روز سر می‌زنه. یک نفر هست که آمار شهرداری رو بده ولی همیشه نیست. شهرداری میاد تذکر می‌ده، جمع می‌کنیم بعد که میره دوباره پهن می‌کنیم. این کار هر روزمونه. بیشتر جنس‌هام رو داییم از چین میاره و چندتایی رو هم از بازار می‌گیرم.» اغلب مشتری‌ها بر سر یک چیز توافق نظر دارند؛ اینکه همین جنس‌ها را باید در مغازه با قیمت خیلی بیشتر بخرند و همه از جنس‌های دستفروش‌ها راضی هم هستند. آقای خریداری که از مشهد آمده اما معتقد است که اینجا جنس‌ها را واضح‌تر می‌شود دید: «با اینکه پالتو گرانی برای دخترم خریدم ولی اینجا از این دامن خوشم آمد و آن را خریدم.»

مرتضی طلایی، عضو شورای شهر تهران در گفت‌وگو با خبرگزاری میراث فرهنگی جمع‌آوری دستفروشان و سدمعبر در شهر را وظیفه قانونی شهرداری می‌داند و می‌گوید ممکن است که «شهروندان راضی باشند که در مسیرشان جنس ارزانی هم بخرند ولی شهر دارای ضوابط و بایدها و نبایدهاست.» به اعتقاد او، وقتی قانونگذار اینطور قانون وضع کرده، «هر شهروندی نمی‌تواند از نگاه خودش به موضوع نگاه کند.»

فرزاد، در ادامه حرف‌هایش می‌گوید: «تا وقتی جشنواره‌ها و بازارچه‌های خرید عید هست، زیاد مردم سراغ ما نمی‌یان ولی یک هفته مونده به عید که بازارچه‌ها تعطیل می‌شه، اینجا غلغله می‌شه.»

ظهر جمعه، پاساژ پروانه

خیابان جمهوری در چهارراه استانبول، آرامش جمعه را به خود نمی‌بینند؛ روزهای عادی هم اینقدر شلوغ نیست. همه با یک هدف، روزهای جمعه قدم به خیابان جمهوری می‌گذارند. می‌آیند، می‌بینند، می‌خرند و می‌برند. در میانه این خیابان، پاساژ معروفی قرار دارد که اسم «پروانه» را می‌توان بالای سردر آن دید. پاساژ پر از مغازه طلافروشی و لباس‌فروشی است اما روزهای جمعه، مغازه‌های این پاساژ تعطیل است و داستان اصلی در پارکینگ پاساژ اتفاق می‌افتد. در این پارکینگ فقط یک‌روز در هفته، ماشین‌ها جایشان را با دستفروش‌ها عوض می‌کنند. انگار قرار است اینجا همه چیز خاص باشد؛ از دم در که برند قدیمی «دوغ آبعلی»، مردم را دور مرد دوغ‌فروش جمع کرده تا سه طبقه بساط دستفروش‌هایی که بساطشان خیلی معمولی‌نیست.

در حال عبور از پارکینگ تاریک و شیب‌دار پروانه، شور و حرارت مردم مثل ولوله در هوا می‌پیچد تا آنها به قسمت جنوبی بازار برسند. طبقه اول پر از عتیقه‌جات مختلف است. در نگاه اول، جنس‌ها شاید معمولی به نظر برسد ولی وقتی قیمت‌ها به گوش می‌رسد، ناخودآگاه توجه‌ها جلب می‌شود، زن و شوهری در حال چانه‌زدن با عتیقه‌فروش برای خرید یک شمعدانی ۴۰۰هزارتومانی هستند. خانم می‌گوید: «ما از مشهد به تهران آمده‌ایم. اینجا را مدت‌هاست می‌شناسیم. قیمت‌ها خیلی خوب است؛ همین‌ها را باید از مغازه با سه‌برابر قیمت خرید. من به عتیقه‌جات علاقه دارم و واقعا این قیمت برایم مهم نیست.»

طبقه اول بیشتر عتیقه است و طبقه دوم و سوم هم کارهای دست و سنتی. بیشتر غرفه‌داران، به‌خصوص در طبقه اول، قدیمی هستند و حتی برخی چنددهه است به این کار مشغولند. مردی پیر گرامافونی قدیمی را در بساط، روبه‌روی خودش قرار می‌دهد. تقریبا هر چیزی را که بویی از قدیم داشته باشد، می‌توان در بساطش دید از کتاب گرفته تا سکه‌های قدیمی. می‌گوید من ۱۳سال است که در اینجا فروشندگی می‌کنم. قدیمی‌ترها هم هستند و زمانی را به یاد می‌آورند که از بازار سیداسماعیل به این بازار نقل مکان کردند. در چهارنقطه از جمعه‌بازار پاساژ پروانه، نیروی انتظامی اوضاع را تحت کنترل دارد و از درون اتاقک انتهایی بازار، با دوربین مداربسته بازار را کنترل می‌کند. برعکس دستفروش‌های میدان هفتم‌تیر، اینجا حراست و پلیس، وظیفه جمع‌کردن بساط دستفروش‌ها را ندارد بلکه از آنها مراقبت هم می‌کند. جوانی در حال سیگارکشیدن به بازار می‌آید که پلیس به طرف او می‌دود و تذکر می‌دهد که همین الان باید سیگار را خاموش کند.

مردی آذری‌زبان که بساطش عکس‌های قدیمی دوران قاجار و دوره‌های قدیمی‌تر است، می‌گوید: «پلیس حواسش به همه‌چیز است. اگر من اینجا عکسی از شاه‌های پهلوی بگذارم، تذکر می‌دهند.» او می‌گوید: «در کل هفته، از این شهر به آن شهر مثل مراغه و مرند می‌روم و از عتیقه‌فروش‌ها جنس‌هایم را می‌گیرم و جمعه اینجا می‌فروشم. فروش خوبی هم دارم؛ حتی مغازه‌دارها هم از ما خرید می‌کنند و به قیمت‌های بیشتر در مغازه می‌فروشند.» دستفروش‌ها برای هر قطعه زمین که تقریبا دومتر می‌شود، هر جمعه باید ۱۲هزارتومان بپردازند که البته این قیمت‌ها در شب عید بیشتر می‌شود برای همین است که بیشتر آنها در ایام خرید عید جمعه‌بازار را ترک می‌کنند.

> **محمد ۲۴ساله است. اولین شبی است که به اصرار دوستش، در این محله بساط می‌کند. جنس‌ها را از تولیدی خودشان می‌آورد و علاوه بر بساط شبانه، صبح‌ها هم مغازه را می‌چرخاند. می‌گوید: «اگر بساط شبانه نباشد، اصلا برایم صرف ندارد. اگر جنس از تولیدی باشد خب سودش بیشتر است و بهتر است ولی اگر جنس از بازار بیاوریم، زیاد صرف ندارد.»**

ترس از ماموران

«ایستگاه هفت‌تیر». این را خانمی که صدایش برای همه متروسواران آشناست، می‌گوید. دستفروش‌ها سوار می‌شوند. خانمی نوزاد به بغل با دست و رویی سیاه و لباس‌هایی کهنه بادکنک می‌فروشد. جنس‌هایش مال خودش نیست. می‌گوید هنوز هم مامورها در حال جمع‌آوری آنها هستند. از ساعت ۱۰صبح تا ۹ شب در واگن‌های مترو کار می‌کند.

خانم دیگری، با چهره‌ای خسته و بی‌حوصله گوشه‌ای از واگن را انتخاب کرده تا جنس‌هایش را از داخل پلاستیک سیاه درآورد. روز قبل جنس‌هایش را در ایستگاه خیام گرفته‌اند و با کلی عز و التماس پس داده‌اند. کارش مثل بیشتر «متروکارها» از ۹صبح شروع می‌شود و تا ۹شب ادامه دارد. تا کسی از بچه‌های خودی را روی صندلی‌های بیرون واگن نبینند، از واگن بیرون نمی‌رود؛ از ترس مامورها. جلوگیری از کار دستفروشان در مترو، با وجود جدیت شهرداری، چندان به‌جایی نرسیده است. دستفروشان همچنان در مترو حضور دارند و مردم هم چندان ناراضی به نظر نمی‌رسند. اما مدیران معتقدند دستفروشی جرم است و باید از این کار ممانعت کرد. خانمی مسن از وضعیت فروش این روزهایش چندان راضی به نظر نمی‌رسد. از ماموران ترس دارد و با اشاره به اینکه صبح در مترو ۱۵خرداد چندنفر را جمع کردند و بردند، می‌گوید چندمیلیون از جنس‌هایم را تا به حال برده‌اند. «هیچ‌جوره هم آزاد نمی‌کنند.»

مسوول حراست مترو ایستگاه هفت‌تیر در مورد طرح جمع‌آوری متروکارها می‌گوید: «این طرح از طرف مدیرکل مترو ابلاغ شده است. عده‌ای از مردم از این طرح ناراضی بودند و عده‌ای هم راضی. ما خودمان با اینها مشکلی نداریم ولی به‌خاطر سوءاستفاده‌های دیگری که در کنار این کار صورت می‌گیرد، مجبور به این کار هستیم. فعلا که نزدیک به عید هستیم، یک مقدار سختگیری‌ها کمتر شده. ما هم ماموران زن داریم که به صورت نامحسوس در واگن‌ها حضور دارند و هم مامور مرد.» او درباره طرح جمع‌آوری دستفروش‌های مترو می‌گوید که این طرح بعد از عید با جدیت بیشتری دنبال می‌شود.

شیفت شب

ساعت ۱۲:۳۰شب است. دستفروش‌ها در یک ردیف طول خیابان پیروزی را از میدان شهدا تا خیابان شکوفه پر کرده‌اند. با حالت اضطراب و عجله در حال توضیح‌دادن جنسشان به مشتری هستند. هنوز استرسی که چنددقیقه پیش ماشین گشت کلانتری به آنها وارد کرده، باقی است. ماشین کلانتری از بالا آهسته حرکت می‌کند و تذکر می‌دهد اگر جمع نکنند، جنس‌هایشان را به‌هم می‌ریزد. مردم هم شاکی از این اقدام گشت، غرغرکنان به خریدشان ادامه می‌دهند. دستفروشی در پاسخ به اینکه چرا در برابر حرف گشت مقاومت می‌کنند و جمع نمی‌کنند، خنده‌کنان می‌گوید یک نفر به نمایندگی می‌رود باهاشان صحبت می‌کند بلکه یه‌خرده بیشتر بمانیم.

محمد ۲۴ساله است. اولین شبی است که به اصرار دوستش، در این محله بساط می‌کند. جنس‌ها را از تولیدی خودشان می‌آورد و علاوه بر بساط شبانه، صبح‌ها هم مغازه را می‌چرخاند. می‌گوید: «اگر بساط شبانه نباشد، اصلا برایم صرف ندارد. اگر جنس از تولیدی باشد خب سودش بیشتر است و بهتر است ولی اگر جنس از بازار بیاوریم، زیاد صرف ندارد.» خانمی با خستگی صبورانه‌ای، در حال جمع‌کردن بساطش از روی رگال، با عجله آدرس جای بعدی‌اش را به مشتری می‌دهد و می‌گوید: «اگه اینجا نبودم، تهران‌نو هستم. شب‌ها از اینجا که جمع می‌کنم می‌روم آنجا.» خانمی دامنی را که خریده، با رضایت تمام ورانداز می‌کند. می‌گوید: «خانه یکی از اقوام، این طرف‌هاست دیشب که رد شدم دامن‌ها را دیدم خوشم آمد و امشب اومدم خریدم. از قیمتش خیلی راضی هستم.» مامور گشت کلانتری همین‌طور که در ماشین، بیسیم به دست به دستفروش‌ها تذکر می‌دهد، می‌گوید: «برای امنیت مردم مجبوریم این وقت شب اینها را جمع کنیم چون امکان دزدی و هرج‌ومرج زیاد می‌شود. تا ۱۲:۳۰ کاری نداریم ولی از این ساعت به بعد امنیت مردم مختل می‌شود و امکان دارد دزدی و هرج‌ومرج در اینجاها اتفاق بیفتد.»

هرکس به‌نحوی جنسش را بساط کرده است: یکی روی رگال، مانند مغازه‌ها جنسش را چیده؛ دیگری کفش‌ها را روی جعبه‌هایشان. مجسمه‌های تزیینی برای خانه و چراغ آویزی برای اتاق. اینجا برای خودش، یک‌جور پاساژ خیابانی است. چند رگال کنار هم چیده شده؛ یکی به سمت راست، یکی در جهت مخالف آن. لباس‌ها با همه لباس‌های دستفروش‌های دیگر فرق می‌کند و جلب توجه بیشتری می‌کند. روی یک رگال، تی‌شرت‌های آدیداس به رنگ‌های مشکی، آبی و سبز کنار هم چیده شده‌اند. در رگال دیگری، شلوارهای اسپورت با سه مدل مختلف کنار هم جا خوش کرده‌اند. صاحب بساط هم با همه بساطی‌ها فرق دارد. ۲۶سالش است؛ با سر و وضعی تمیز و ظاهری که به جنس‌هایش خیلی نزدیک است. با غروری همراه با شرمی خاص که در چشم‌هایش دیده می‌شود، درباره کارش توضیح می‌دهد: «گفتن ندارد ولی هفت‌سال است کارم همین است. کف خیابون کار می‌کنم. جنس‌هامو از بازار می‌گیرم. مردم می‌گن گرون می‌دی ولی به خدا همینو از مغازه بگیرن، باید ۱۲۰پول بدن ولی من ۶۰ میدم.»

پلیس‌ها مدام حواسش را پرت می‌کنند. ادامه می‌دهد: «از ۱۰ میام تا همین الان که پلیسا بیان گیر بدن. چون شهرداری نمی‌تونه این ساعت بیاد، کلانتری را می‌فرستد. تا به‌حال تو این چندسال اجازه ندادم یک نفر به بساطم دست بزند، چه برسد بخواهد ببرد.» بعد از چندبار رفتن و آمدنِ مامورها، بالاخره تسلیم می‌شود و شروع می‌کند به جمع‌کردن رگال. در حین جمع‌کردن لباس‌ها در یک کیسه سبزرنگ، می‌گوید: «اصلا این کار ارزش نداره. همش استرسه، کلی خطر داره، واقعا به این چیزاش نمی‌ارزه. من از اینجا هم می‌روم تهران‌نو و تا سه‌صبح اونجا هستم.»

گشت کار خودش را کرد؛ کم‌کم همه با حالتی معترض و ناراضی، در حال جمع‌کردن بساطشان هستند. مشتری‌ها همین‌طور که به جنس‌های باقیمانده دستفروش‌ها نگاه می‌کنند، سوار ماشین‌هایشان می‌شوند. پژمان کیسه سبز را حالا دیگر پر کرده است. آن را بارِ موتور می‌کند. ویراژی می‌دهد تا شیفت دوم کارش را از دست ندهد.

گزارش کوتاه

خداحافظی با «۳ تا ۱۰۰تومان»

دستفروش‌ها چه می‌فروشند؟

علی حیدری

داستان هر شب عید همین است؛ دستفروش‌های زیادی را می‌توان دید که در خیابان‌های اصلی شهر بساط می‌کنند. همه نوع جنسی می‌توان آنجا پیدا کرد. دستفروش‌های شب عید، اغلب پوشاک می‌فروشند؛ هر نوع پوشاکی که مردم به آن نیاز داشته باشند، به فروش می‌رود؛ لباس رو، لباس داخل خانه، لباسی که می‌شود سر کار پوشید و حتی لباس زیر. انواع و اقسام جوراب، پیراهن، کراوات، دامن، شلوار، دستکش، گل‌سر و گوشواره‌ها و زینت‌آلات تزیینی. در بساط دستفروش‌ها می‌توان انواع کفش و دمپایی را هم دید؛ همین‌طور کیف و ساک دم‌دستی. شب‌های عید، اجناسی که کمی رسمی‌تر و تزیینی‌تر هستند، در بساط دستفروش‌ها بیشتر پیدا می‌شوند.

دستفروش‌ها تلاش می‌کنند اجناسی را بساط کنند که کمتر جا می‌گیرد یا سبک‌تر است. با این حال، خیلی از آنها، با ماشین‌های خود کنار خیابان می‌ایستند و صندوق عقب را بالا می‌زنند یا روی کاپوت جلو ماشین بساط می‌کنند. این کار باعث می‌شود که علاوه بر راحتی نقل‌وانتقال جنس‌ها، در مواقع اضطراری خیلی راحت‌تر بتوان جنس‌ها را جمع کرد و با ماشین راه خود را کشید و از دست ماموران سدمعبر گریخت.

شب‌های عید نوروز «بره‌کشان» دستفروش‌هاست و هرچه به عید نزدیک‌تر می‌شود، بساط‌ها فشرده‌تر و تعداد دستفروش‌ها بیشتر می‌شود. نقطه اوج دستفروشی در هفته آخر اسفند و روزهای ۲۶ تا ۲۹ اسفند است. در این روزها، شهروندانی که از خیابان‌های اصلی شهر می‌گذرند، با غوغایی از دستفروش‌ها مواجهند که دریایی از جنس‌ها را روی زمین گذاشته‌اند یا در دست گرفته‌اند و هر یک به شیوه خود، فریاد می‌زند و می‌خواهد بازارگرمی کند. یکی از مکان‌ها خیابان ولیعصر(عج)، بین چهارراه ولیعصر(عج) تا خیابان جمهوری است که عملا راه برای ماشین‌ها بسته می‌شود چون پیاده‌روها پر می‌شود و جمعیت اضافی پیاده‌روها سرریز می‌کند توی خیابان‌ها و لابه‌لای ماشین‌ها. ماموران سدمعبر هم یا زورشان به تعداد زیاد دستفروش‌ها نمی‌رسد یا اینکه سعی می‌کنند کمتر از همیشه، شور و شوق دستفروش‌های شهر را مختل کنند.

علاوه بر خیابان‌های اصلی و چهارراه‌های مرکزی شهر، هر محله‌ای از تهران هم مکانی برای دستفروش‌های محلی است؛ از میدان هفت‌حوض در شرق تهران و میدان تجریش در شمال شهر گرفته تا فلکه دوم صادقیه و چهارراه کوکاکولا در خیابان پیروزی تا افسریه و نازی‌آباد، دستفروش‌های محلی دست‌به‌کارند تا بساط خود را تا نیمه‌های شب پهن نگه دارند و خرج شب عید را دربیاورند. یکی از خریدارانی که به عشق دستفروشان خیابان کوکاکولا به خیابان پیروزی آمده، می‌گوید: «نیمی از معنای شب عید را همین دستفروش‌ها می‌سازند که حال و هوای نوروز را به خیابان‌های تهران می‌آورند.»

قیمت جنس‌هایی که دستفروش‌ها به مردم ارایه می‌کنند، با جنس‌هایی که در مغازه‌ها به فروش می‌رود، فرق می‌کند؛ همان‌طور که مرغوبیت آنها نیز متفاوت است. در میدان هفت‌حوض تهران، دستفروش‌ها تی‌شرت‌هایی که می‌فروشند کمتر از ۱۰هزارتومان قیمت ندارد. اصطلاح «سه تا صدتومان» که سال‌ها ورد زبان مردم برای لقب‌دادن به یک جنس نامرغوب بود، دیگر به خاطره‌ها پیوسته است. حالا جورابی که دستفروش‌ها می‌فروشند، سه تا پنج‌هزارتومان است یا تی‌شرت‌ها معمولا ۱۲ تا ۱۵هزارتومان قیمت دارند. شلوارهای توی خانه، ۱۲هزارتومان به‌بالاست یا گلدان‌ها حدود شش تا ۱۰هزارتومان قیمت دارند. در شب‌های پیش از نوروز، گلدان‌های سنبل و بساط هفت‌سین، یکی از اجزای جدانشدنی دستفروش‌هاست. در شب‌های آخر، کار به جایی می‌رسد که دانش‌آموزانی که مدرسه‌شان تعطیل شده، هر یک به قد بضاعت خود، سیری یا بسته‌ای سماق به دست می‌گیرند و سعی می‌کنند، خرج شب عید خود را دربیاورند. شمع، یکی دیگر از جنس‌هایی است که دستفروش‌ها به آن علاقه زیادی دارند؛ انواع شمع‌های تزیینی و جاشمعی‌ها بین دستفروش‌ها طرفدار دارد. خیلی از این شمع‌ها را خود دستفروش‌ها می‌سازند یا یکی در خانه آنها را می‌سازد و دیگری به خیابان می‌آورد تا بفروشد. همین‌طور، گل‌سرها، گل‌های مصنوعی و تخم‌مرغ‌های رنگ‌شده تزیینی دست‌ساز هم توی بساط‌ها پیدا می‌شود. شب‌های عید، سرچهارراه‌ها و در کوچک‌ترین بساط دستفروش‌ها هم می‌توان محصولات چینی را دید. روسری‌ها و آینه‌ها و کیف‌هایی که همه از کارگاه‌های کوچک چینی، بارِ کشتی شده‌اند، وارد ایران می‌شوند و از بساط دستفروش‌های میدان هفت‌حوض و تجریش و صادقیه و نازی‌آباد سر در می‌آورند. با کمی زیر و بالاکردن آنها، می‌توان عبارت «مید این چاینا» را دید؛ همان عبارتی که روی اغلب لامپ‌های بزرگ دستفروش‌ها هم دیده می‌شود؛ خیلی از پیاده‌روها چراغ ندارند و سوسوی تیر چراغ‌برق خیابان هم نمی‌تواند بساط‌ها را روشن کند. بنابراین خود دستفروش‌ها دست‌به‌کار شده‌اند و چراغ‌های باتری‌دار کم‌مصرفی را بالای سر جنس‌هایشان نگه داشته‌اند. اصطلاح «دشت» و «سرِ چراغ» برای آنها هم معنا دارد.

جدول ۱۹۳۹

افقی:

۱- ویزا- جرم آسمانی کوچکی با میدان گرانشی نیرومند ناشی از تلاشی یک ستاره ۲- گاو آهن- از درندگان- از رنگ‌های اصلی ۳- حمد- پرسش نامه- تور کاهکشی ۴- قطار- از عوامل تولید یک فیلم- نور اندک ۵- جهان- مطابق روز- اسب چاپار- دخان ۶- رودی در فرانسه- هر یک از ساختمان‌های درون سلول با عملکرد خاص- دارای تنها یک رشته ۷- ناسیونال- ضرباهنگ- کج و مورب ۸- لذتی که در عفو هست در آن نیست- وسیله عکس‌برداری و فیلمبرداری ۹- قدرت- نوعی نمایش همراه با موسیقی- گیاه تاجریزی ۱۰- گنجینه- گلی معطر به رنگ سفید یا زرد با گل آذین دیهیم در سر شاخه‌ها- دوشاب ۱۱- فرزند نرینه- زادگاه ابراهیم(ع) - نیمتنه مردانه- خشمگین و خروشان ۱۲- رمق آخر- نام دیگر مالیخولیا- فلز سنگین ۱۳- چاره- آنچه در گرو دیگری است- جنگل درختان سوزنی برگ مناطق سردسیر ۱۴- میوه موکتی! - گندیده و بدبو- دیوانگی ۱۵- جایی برای به نمایش گذاشتن فرآورده‌های صنعتی یا هنری- غذایی که از بعضی سبزیجات پخته و ماست تهیه می‌شود.

عمودی:

۱- ساعتگرد- ساعت آبی ۲- قفسه شیشه‌ای برای قراردادن نمونه اجناس- منصف‌الزاویه ۳- خیانت در آن روا نیست- کسی که کارش محاسبه مقدار مصالح و قطعات است- واحد فیزیکی ۴- فارسی قدیم- عزب- قابل‌رویت ۵- تردید- پدربزرگ- سرسرا- غوزه پنبه ۶- خرس آسمانی- شگون- من و تو- از معتبرترین و معروف‌ترین فرهنگ‌های زبان آلمانی ۷- حامله- رشته کوهی در مرز طبیعی فرانسه و اسپانیا ۸- وسیله تزریق آمپول- فرشته موکل بر مهر و محبت در ایران باستان- احساس دشمنی دیرپا ۹- بازی میدانی میان دو تیم با توپی که به وسیله راکت زده می‌شود- مبلغ کم‌شده از چک یا سفته مدت‌دار ۱۰- پیروی و تقلید- مطابق روز- میهمانسرای بین راه- غرور و تکبر ۱۱- شامل همه می‌شود- بی‌سواد- سرپرست- هنوز بیگانه ۱۲- با ناز و خرام راه پیماینده- در اداره کار می‌کند- پاداش ۱۳- زمان بی‌آغاز- بسیار زیبا و جذاب- بندری در جزیره سیسیل ایتالیا ۱۴- بدنامی و بی‌آبرویی- آبشاری زیبا در استان فارس ۱۵- فریاد حمله- کنایه از سست.

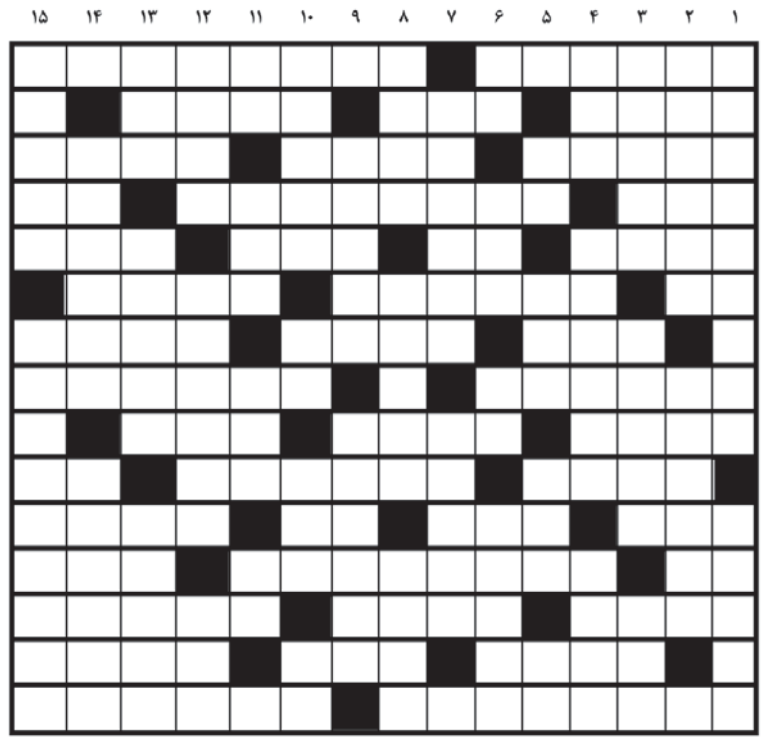

حل سودوکو سخت

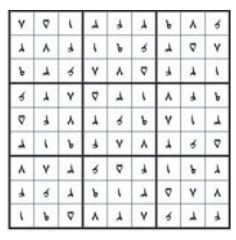

حل سودوکو ۹۴۱

۹	۳	۷	۲	۶	۵	۸	۴	۱
۲	۵	۴	۱	۸	۷	۶	۹	۳
۱	۸	۶	۴	۹	۳	۲	۵	۷
۳	۷	۱	۵	۲	۶	۹	۸	۴
۶	۴	۹	۳	۱	۸	۵	۷	۲
۵	۲	۸	۷	۴	۹	۱	۳	۶
۷	۶	۳	۹	۵	۱	۴	۲	۸
۴	۱	۵	۸	۳	۲	۷	۶	۹
۸	۹	۲	۶	۷	۴	۳	۱	۵

جدول ۱۹۳۸

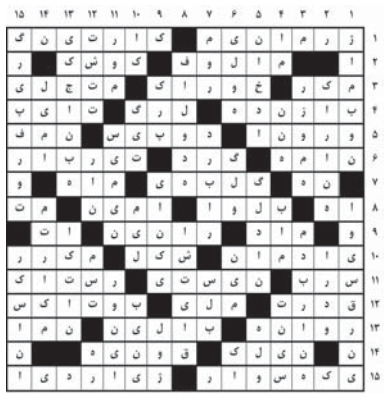

سودوکو سخت ۵۹۱

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۷		۵	۳					۴
		۱					۸	
			۷			۹		۳
	۱	۸		۶				
	۴							
		۴			۸		۳	
					۱	۴		۲
			۲			۱	۵	

سودوکو ۹۴۲

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

		۲					۹	
	۸		۹			۵	۶	
			۷	۴	۶			۲
		۸	۴					
	۲		۵	۶	۸		۴	
	۶	۱		۷	۴			۵
		۵		۲	۱			۳
۳		۷	۸		۹			۱